

شاخص‌های دانشگاه در جامعه دانش: الگویی برای ارزیابی دانشگاه‌ها در جامعه جدید

حامد شیری*

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۴/۱۲

تاریخ تأیید مقاله: ۹۲/۸/۱۳

چکیده

جامعه دانش، عصر دموکراتیزه شدن دانش و دانشگاه و همچنین بحران در الگوی سنتی دانش است. این وضعیت متناقض به مثابه پیامد تحولات مدرنیته متأخر و معرفت‌شناسی پست‌مدرن، بحرانها و چالشهایی را در «ابده دانشگاه» و مشروعیت آن به وجود آورده است. در این چارچوب، مسئله پژوهش این است که با وجود چالش دانشگاهها، آنها می‌توانند با اتخاذ الگوهای آکادمیک نوین، خود را با الزامات دانشگاه در جامعه دانش تطبیق دهند. رویکرد روش‌شناختی پژوهش، روش اسنادی و تحلیلی است. مقاله با ارزیابی دیدگاههای مختلف، به تدوین الگویی مفهومی (نوع آرمانی دانشگاه در جامعه دانش) می‌پردازد که بر اساس آن می‌توان شاخصهای الگوی آکادمیک جدید در جامعه دانش را صورت‌بندی کرد. «دانشگاه جهان‌شهرگرا»، «دانشگاه پیوندی»، «دانشگاه مبتنی بر شیوه ۲»، «دانشگاه فرهنگی و فناوریانه» و «دانشگاه باز و گسترده»، گونه‌شناسی نوینی از دانشگاه هستند که گذار از ساختار آکادمیک سنتی به الگوی آکادمیک منطبق با جامعه دانش را بازنمایی می‌کنند.

واژگان کلیدی: جامعه دانش، نوع آرمانی دانشگاه، الگوی آکادمیک سنتی، دانشگاه جدید.

«جامعه فراصنعتی»^۱ (بل، ۱۹۷۶)، جامعه فراسرمایه‌داری (دراکر، ۱۹۹۳)، «عصر اطلاعات»^۲ و «جامعه شبکه‌ای»^۳ (کاستلز، ۱۳۸۵)، مفاهیمی‌اند که اندیشمندان مختلف به طور خاص برای توصیف تحولات اخیر در مدرنیته متأخر (گیدنز، ۱۳۸۰) یا جامعه پست‌مدرن (لیوتار، ۱۹۸۴) به کار می‌برند. امروزه در تحلیلهای جامعه‌شناختی از جامعه نوین - در کنار این مفاهیم و حتی گاه مترادف و منطبق با آنها - از مفهوم کاملاً جدیدی با عنوان «جامعه دانش»^۴ (مانسل و ون، ۱۹۹۸؛ اشترا، ۱۹۹۴) نام برده می‌شود که توسعه، تحولات و تغییرات جامعه را بر پایه مفهوم و فعالیت‌های دانش تبیین می‌کند. جامعه دانش، جامعه‌ای است که در آن، «دانش» مهم‌ترین عامل تولید و سهم یا نسبت بخش «خدمات» در جامعه - به مثابه بخش وابسته به دانش - نسبت به بخشهای کشاورزی و صنعتی در تولید ناخالص داخلی^{۱۲} بیشتر است. (ویلسون، ۲۰۰۴: ۳)

«جامعه دانش» برخوردار از مؤلفه‌های مختلفی چون: ساختار، فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی،^{۱۴} فرهنگ و ترکیب خاص بخشهای چهارگانه اقتصادی سیاسی (بخش عمومی، خصوصی، جامعه مدنی و مراکز تحقیق و توسعه) است (همان: ۵-۳). در این چارچوب، مقاله حاضر با تأکید بر نقش مراکز تحقیق و توسعه و به طور خاص نظام دانشگاهی، ماهیت و ساختار یکی از بخشهای مهم و تأثیرگذار در جامعه دانش را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. پیش‌فرض مقاله حاضر این است که «ایده دانشگاه» با پدیدار شدن جامعه دانش و تغییر در ماهیت دانش، متحول می‌شود. این تحول بدان معنی است که الگوی سنتی - یعنی قواعد، ارزشها، هنجارها و ساختارهای - حاکم بر عرصه دانشگاهها به صورت‌بندی

1. Post-Industrial Society.
2. Bell.
3. Drucker.
4. Information Age.
5. Network Society.
6. Castells.
7. Giddens.
8. Lyotard.
9. Knowledge Society.
10. Mansell and When.
11. Stehr.
12. Gross Domestic Production (GDP).
13. Wilson.
14. Information and Communication Technologies.





جدیدی از الگوی آکادمیک تغییر شکل می‌یابد که همسو و همگرا با ضرورت‌های جامعه دانش است.

در سال‌های اخیر، دانشگاه موضوع بحث‌های مهمی در رویکردهای جامعه‌شناختی بوده است. جوهره این بحث‌ها بر دگرگونی در نظام ساختاری و هنجاری مسلط بر قلمرو دانش و عرصه دانشگاه تأکید دارند. در حالی که تفاسیر اولیه نظریه جامعه‌شناختی از قبیل رویکرد وبر، پارسونز و بوردیو بر استقلال دانشگاه در متن نظری اجتماعی مدرنیته تأکید می‌کنند، تحلیلهای اخیر انتقادی تر بوده، انسجام پروژه مدرنیته در عصر جهانی شدن و پست‌مدرن به طور عام و دانشگاه به طور خاص را مورد پرسش قرار می‌دهند (دلانتی، ۲۰۰۱: ۱۴۹). در این رابطه می‌توان به رویکردهای پست‌مدرن (لیوتار، ۱۹۸۴؛ ریدینگز، ۱۹۹۶؛ راشکه، ۲۰۰۳؛ وبستر، ۲۰۰۱) نسبت به دانشگاه اشاره کرد که «مرگ دانشگاه» را وعده می‌دهند و مدعی‌اند که دانش، نقش‌رهایی‌بخشی و معناداری خود را از دست داده و دچار چندپارگی و زوال شده است. منسوخ بودن و از مد افتادن دانشگاه‌ها به منزله تنها مکان تولید دانش (گیبونز^۵ و همکاران، ۱۹۹۴)، داعیه دیگری است که در رویکرد بازتابندگی^۶ تحلیل شده است. در این چشم‌انداز، تولید دانش وابسته به دانشگاه - به مثابه الگوی مرتونی تولید دانش - در تعارض با الگوی جدید تولید دانش قرار می‌گیرد که در آن نه تنها تولید دانش از انحصار دانشگاه - به مثابه فعالیتی انتزاعی و مستقل و محصول تلاش برج عاجی دانشمندان - خارج می‌شود، بلکه اساساً دانش، فعالیتی تعریف می‌شود که در زمینه «کاربرد» و مصرف آن معنا می‌یابد.

مسئله دیگر دانشگاه‌ها در جامعه جدید، مرتبط با تز «جهانی شدن» است که ماهیت دانشگاه‌ها را به عنوان نهادهای ملی با بحران مواجه می‌کند. این رویکرد، بحران را در ابزاری شدن دانشگاه‌ها، کالایی شدن دانش و تمایل به ارزشهای بازار می‌بیند که استقلال و آزادی آکادمیک را نابود می‌سازد (اسلاتر و لسلی، ۱۹۹۷). شاید این تفسیرها در مورد دانشگاه‌ها با اغراق همراه باشند؛ اما از سوی دیگر، از تغییرات ژرفی حکایت می‌کنند که در ماهیت دانش

1. Delanty.
2. Readings.
3. Raschke.
4. Webster.
5. Gibbons.
6. Reflexivity.
7. Slaughter and Leslie.

و دانشگاه و به عبارتی در الگوی سنتی دانش، پدید آمده است.

دانشگاهها به عنوان یکی از نهادهای مهم مدرن، به پروژه مدرنیته مرتبند. همان‌طور که برمن^۱ (۱۳۷۹: ۱۱) مدرنیته را «زندگی سرشار از معما و تناقض» می‌بیند، دانشگاه مدرن نیز در ابعاد مختلفی متأثر از سرنوشت تنش آفرین و متناقض مدرنیته است. ظهور جامعه دانش، ضرورت عام‌گرایی در فراگیری و دستیابی به دانش را توسعه داده، نیاز به نهادهای آموزشی و مهم‌تر از همه «دانشگاه» را واقعی‌تر ساخته است. دانشگاه در شرایط کنونی بیش از پیش به نهادی برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی تبدیل شده و رابطه متقابل دانشگاه - جامعه، از ویژگی‌های اساسی دانشگاه جدید است. توسعه فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی و توسعه نهادهای آموزش عالی، دانشگاه و دانش را از حالت نخبه‌گرایانه، خارج و به نهادی «همگانی» و برای عامه تبدیل کرده است. بنابر این، اگر چه «ابزاری شدن و کالایی شدن»، «افول خلاقیت و نوآوری» و «بحرانهای مشروعیت» و اعتبار شناخت علمی منتج از معرفت‌شناسی‌های پست‌مدرن و دیگر تغییرات ایجاد شده در ماهیت دانش و دانشگاه در جامعه جدید، به نوعی در تضاد با جنبه‌های «همگانی شدن دانش»، «مسئولیت دانش در برابر جامعه» و «کاربردپذیر بودن» قرار می‌گیرد، اما هر دو وجه، واقعیت‌های انکارناپذیر دانش و دانشگاه در جامعه مدرن است و دلالت بر وضعیت متناقض و «فوق پیچیده»^۲ ای دارد که بarent^۳ (۱۹۹۹) برای توصیف دانشگاههای امروزی به کار می‌برد؛ وضعیتی که بر ماهیت «دانش» به طور عام نیز صادق است. (دلانتی، ۱۳۸۶: ۳-۵)

در این شرایط است که برخی از تحلیلها بر کم‌اهمیت شدن و کاهش نقش دانشگاهها در جامعه جدید تأکید می‌کنند. در مقابل، رویکردهایی وجود دارد که ضمن پذیرش بحران در هویت دانشگاه مدرن، آن را مرتبط با تحولات مدرنیته متأخر می‌دانند و معتقدند که دانشگاهها در جامعه جدید می‌توانند با کسب هویت جدید، در پروژه ناتمام مدرنیته به ایفای نقش پردازند. در این چارچوب، مقاله حاضر تلاش می‌کند تا ضمن بررسی چالشها و مسائل دانشگاههای جدید که الگوی سنتی دانش را مورد سؤال قرار داده‌اند، به تدوین چارچوبی پردازد که دانشگاه به منظور تداوم هویت خود در جامعه

1. Berman.
2. Supercomplexity.
3. Barent.



دانش باید از آن تبعیت کند؛ چارچوبی که می‌توان از آن با عنوان «الگوی جدید» مرتبط با قلمرو دانش و دانشگاهها نام برد.

تدوین این الگو و اهمیت و ضرورت آن برای نظام آموزشی ایران، واقعیتی انکارناپذیر است. واقعیت حاکم بر نظام آموزشی عالی ایران در حالی بیانگر تأخیر و عقب‌ماندگی از مسیر پیش روی دانشگاهها در کشورهای توسعه‌یافته است که دانشگاهها در این جوامع، تحول و کارکردهای نوینی را در بستر شرایط جامعه جدید (یا جامعه دانش) تجربه می‌کنند. بر اساس تجربه جدید، دانشگاهها باید هم در ساختار سازمانی و هم در شیوه‌های تولید دانش و هم در ماهیت دانش تولید شده خود به تغییر و دگرگونی فکر کنند. چشم‌اندازهای نظری جامعه‌شناختی استدلال می‌کنند چنانچه دانشگاهها نتوانند خود را با این تغییرات همسو کنند، حیات آنها با تهدید مواجه می‌شود یا آنچه از دانشگاه باقی خواهد ماند صرفاً ساختاری بوروکراتیک است که هیچ برون‌داد کارآمد و مؤثری نخواهد داشت.

مفهوم‌شناسی جامعه دانش

«جامعه دانش»، نوع جدید از جامعه‌ای است که بعد از جامعه صنعتی و با زوال تدریجی آن پدیدار شده است. استدلال اساسی برای انتخاب مفهوم «جامعه دانش»، ناشی از وابستگی فزاینده سرمایه اقتصادی و تحول ساختارهای اقتصاد مدرن به دانش، به مثابه نیروی مولد است. (اشتر، ۲۰۰۱: ۲۰)

اصطلاح «جامعه دانش» نخستین بار توسط رابرت ای. لان به کار رفت. این مفهوم در اندیشه لان خوش‌بینی اوایل دهه ۱۹۶۰ را منعکس می‌کرد که بر اساس آن، علم تا حدودی امکان خلق جامعه‌ای را فراهم می‌سازد که در آن عقلانیت علمی جایگزین احساسات عمومی خواهد شد (اشتر، ۱۹۹۴: ۵). پیتر دراکر^۱ نیز در «عصر ناپیوستگی»^۲ به جامعه دانش اشاره می‌کند. وی جامعه دانش را جامعه‌ای می‌داند که در آن دانش، سرمایه محسوب می‌شود و بنیاد اقتصاد و کنش اجتماعی است. از نظر او؛ دانشگران^۳، سرمایه‌داران این جامعه‌اند (دراکر، ۱۹۹۴). دنیل بل نیز این مفهوم را در

1. Peter Drucker.
2. The Age of Discontinuity.
3. Knowledge Workers.

بحث خود در مورد ظهور «جامعهٔ پسا صنعتی»، به منزله منبع بنیادی جامعهٔ جدید که جایگزین انرژی خواهد شد، به کار می‌برد. در مطالعهٔ مانسل و ون (۱۹۹۸)، مفهوم «جامعهٔ دانش» در نگرشی خاص گرایانه به کار رفته، دلالت بر ظهور و توسعهٔ فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی دارد. در این تعریف، جامعهٔ دانش با جامعهٔ اطلاعاتی همگراست و مبنای مشترکی را برای جامعهٔ جدید در نظر می‌گیرد.

مفهوم‌شناسی جامعهٔ دانش در اندیشهٔ جامعه‌شناسان مختلف و مقایسهٔ این مفهوم با مفاهیم مشابه، بیانگر نگرش و معنای متکثر و چندبعدی این اصطلاح است. دانش، معانی متعددی دارد. دانش، هم به مثابهٔ علم یا ساینس (اشتر، ۱۹۹۴)، هم به مثابهٔ اطلاعات (کاستلز، ۱۳۸۵) و فناوری اطلاعات و ارتباطات (مانسل و ون، ۱۹۹۸) و هم به مثابهٔ ساختارشناختی جامعه و ظرفیت و استعداد جامعه برای یادگیری^۱ - تعریفی عام که دانش به مثابهٔ علم، اطلاعات و فرهنگ را شامل می‌شود (دلانتی، ۱۳۸۶) - تعریف شده است. دانش در هر یک از این تعابیر، با جامعهٔ دانش پیوند می‌خورد. از این رو، وقتی از دانش به طور عام و جامعهٔ دانش به طور خاص صحبت می‌شود، منظور دانش یا جامعه‌ای دانشی است که بر معانی و تعابیر مذکور قابل انطباق و متناظر است.

جامعهٔ دانش، در تعاریف اندیشمندان، در بر گیرندهٔ تمامی این معانی است. «جامعهٔ پسا صنعتی» (بل، ۱۹۷۶؛ تورن، ۱۹۷۱)، «جامعهٔ اطلاعاتی» (کاستلز، ۱۳۸۵) یا «جامعهٔ پست مدرن» (لیوتار، ۱۹۸۴) اگر چه واژگانی متمایز برای توصیف جامعهٔ جدیدند، اما هر کدام دلالت بر بعدی از فضای مفهومی عبارت «جامعهٔ دانش» دارند. به بیان صریح‌تر؛ زیستن در جامعهٔ پسا صنعتی، اطلاعاتی و پست مدرن، زیستن در جامعهٔ دانش است. به طور خلاصه می‌توان جامعهٔ دانش را جامعه‌ای قلمداد کرد که در آن، دانش در مفهوم عام آن (کاربرد علم، اطلاعات، ظرفیت یادگیری)، بنیاد کنش‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را شکل می‌دهد. در این چارچوب، جامعهٔ دانش را همچنین می‌توان جامعه‌ای در نظر گرفت که با مؤلفه‌های جامعهٔ پسا صنعتی، اطلاعاتی و پست مدرن متناظر و همگراست.

۱. دلانتی دانش را ظرفیتی شناخت‌شناسانه می‌داند که با تولید الگوهای فرهنگی و ابداعات نهادی مرتبط است. جامعهٔ دانش در نظر او، جامعه‌ای است که در آن بازیگران یا کنشگران اجتماعی از ظرفیت و توانایی بالایی در زمینه خودتفسیری و کنش برخوردارند. ایدهٔ جامعهٔ دانش در اندیشهٔ دلانتی، همچنین به معنای گشوده شدن حوزه‌های شناختی جدیدی است که ارتباطی بازتابی با دانش دارند. (دلانتی، ۱۳۸۶: ۹-۸).
2. Touraine.



تحول تاریخی دانشگاه: زمینه‌های تحول در الگوی دانش و دانشگاه

دانشگاه برجسته‌ترین نهاد مدرنیته است که مهم‌ترین فعالیت‌های دانش^۱؛ یعنی تولید، توزیع و کاربرد دانش (بکری و القمدی،^۲ ۲۰۰۸) در دوران مدرن، مسئولیت بنیادی آن محسوب می‌شد. ارتباط تفکیک‌ناپذیر این نهاد با تولید دانش، به وضوح بیانگر نقش و جایگاه این نهاد در جامعه‌ای است که با نام «جامعه دانش» خوانده می‌شود.

دانشگاهها در طول قرن‌ها به آرامی هر چه بیشتر، در تمامی کشورها و عمدتاً در اروپا، رشد و توسعه یافتند تا اینکه در دهه ۱۹۶۰ در بسیاری از کشورهای جهان به عناصر با اعتبار جامعه تبدیل شدند (ویر،^۳ ۱۳۸۰: ۴). در قرون وسطی، آموزش عالی در اروپای غربی نظامند شد و تمام دانشهای موجود در مؤسسات تخصصی، به نام دانشگاه قرار داده شد. دانشگاه قرون وسطی به مرور و در بطن یک واقعیت تاریخی در حال تحول (رنسانس)، جایگاه و کارکرد خود را تغییر داد. (یمنی دوزی سرخابی، ۱۳۸۸: ۱۷-۱۶)

تحول دانشگاهها در دوران مدرن را می‌توان به دوره‌های متمایزی تفکیک کرد؛ مدرنیته کلاسیک، مدرنیته لیبرال و مدرنیته سازمان‌یافته، سه دوره‌ای هستند که به نظر دلانتی (۱۳۸۶: ۳۹-۳۴) دلالت بر وجود ساختار آکادمیک و الگوی دانش متفاوت حاکم بر دانشگاهها در دوران مدرنیته دارند. مدرنیته آغازین، مدرنیته کلاسیک است که تا انقلاب فرانسه تداوم دارد. در مدرنیته کلاسیک، دانشگاه در تولید دانش نقش محوری نداشت. الگوی دانش، الگویی انقلابی و آزادی‌بخش بود. ظهور روش تجربی از یک سو و عقل‌گرایی مدرن از سوی دیگر، تجسم‌بخش این گرایش بودند. با ظهور انقلاب فرانسه، مدرنیته لیبرال آغاز می‌شود. در این زمان، الگوی دانش انقلابی، آزادی‌خواه و بشردوست، مورد چالش قرار می‌گیرد. در اواخر قرن هیجدهم، دانشگاه به منزله یک نهاد تولیدکننده دانش، با نخبگان متخصص خود در خدمت دولت - ملت قرار گرفته، عهده‌دار تدوین فرهنگ ملی می‌شود. مدرنیته لیبرال در نتیجه ظهور فرهنگ اضطراب‌سالیهای جنگ جهانی اول، با دومین بحران مدرنیته - رد حقیقت، خودمختاری و عقلانیت - به چالش کشیده شد. با زوال مدرنیته لیبرال، مدرنیته سازمان‌یافته - از آغاز قرن بیستم تا دهه ۱۹۷۰ جایگزین شد. الگوی جدید دانش، از جدایی بیشتر حقایق و ارزشها

1. Knowledge activities.
2. Bakry and Al-Ghamdi.
3. Weber.

حمایت می‌کرد. دانشگاه کارکرد جدیدی در جامعه به دست آورد که عرضه نیروی کار ماهر بود. وابستگی دانشگاهها به دولت، از ویژگی‌های دیگر دانشگاه است که امکان آموزش توده‌ای و پاسخگویی به تقاضاهای انبوه اجتماعی را ممکن می‌ساخت (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۱۶۶). دوره بعد از دهه ۱۹۶۰، دوره رشد جنبشهای اجتماعی معطوف به حقوق مدنی، حقوق زنان، اقلیتها و قومیتها بود که زمینه‌ساز بحران جدید برای دانشگاهها بودند؛ زیرا جنبشها، ساختار دانشگاهها را در پیوند با قدرت و سیستم‌های موجود تلقی کرده، دارای ساختی محافظه کار می‌دانستند. (پترسون، ۱۹۹۹: ۱۰۳-۸۳)

در کنار این تحولات و دگرگونی‌ها در معرفت‌شناسی و الگوی تولید دانش، در نتیجه تحولات ناشی از انقلاب الکترونیک و عصر اطلاعات و تغییر شرایط اجتماعی ناشی از جهانی شدن، دانشگاهها با واقعیتهای نوینی مواجه شدند که پیش از آن هیچ‌گاه تجربه نشده بودند. این وضعیت، دلالت‌های ظهور هویت جدید آکادمیک و تحول در الگوی دانش در جامعه دانش را بازنمایی می‌کند.

دانشگاه در جامعه دانش و بنیانهای الگوی جدید: رویکردها و نظریه‌ها

واقعیت مسلم در مورد دانشگاهها در جامعه جدید این است که این نهاد، تغییر و تحول اساسی نسبت به دانشگاههای عصر مدرنیته لیبرال و مدرنیته سازمان‌یافته داشته است که بر این مبنا می‌توان از ظهور الگوی جدیدی در عرصه آموزش عالی سخن گفت. این تحولات نه تنها در بعد معرفت‌شناختی و ماهیت دانش تولید شده، بلکه در بعد سازمانی و ساختاری است.

تحلیلها در رابطه با تولید دانش در جامعه جدید، بسیار متکثر و متنوعند و الگوی نوین طیفی از اندیشه‌ها از تغییر در حجم و ساختار تولید دانش تا بی‌اعتباری دانش تولید شده را شامل می‌شوند. در مورد دانشگاه نیز به مثابه برجسته‌ترین نهاد مدرن تولید دانش، دیدگاهها به همان اندازه متکثر و متنوعند. این رویکردها نیز گستره‌ای از داعیه‌های مدافع اعتبار مشروع و مقبول دانشگاه تا داعیه‌های «زوال» یا «مرگ» دانشگاه را در بر می‌گیرد.



مایکل گیبونز: «شیوه دوم تولید دانش»^۱ به مثابه الگوی دانش سازگار با جامعه دانش

یکی از مهم‌ترین و بارزترین تحلیلهای معطوف به تغییر الگوی دانش و دانشگاه در جامعه جدید، نظریه مایکل گیبونز و همکارانش (۱۹۹۴) است که در کتاب معروف «الگوی جدید دانش: پویایی‌های علم و تحقیق در جامعه معاصر» ارائه شده است. گیبونز شیوه دوم تولید دانش را واقعیتی منطبق با شرایط جامعه جدید؛ یعنی «جامعه نوع ۲»^۲ می‌داند (گیبونز، ۱۶۳: ۲۰۰۰-۱۵۹). پیچیدگی فزاینده در ساختار جامعه، فقدان قطعیت در روابط اجتماعی و انعطاف‌پذیری نهادهای اجتماعی، اشکال متعدد عقلانیت اقتصادی، خود تنظیم‌کنندگی فزاینده بین کنشگران اجتماعی و سازمانها و تغییرات ژرف و گسترده در فهم ما از زمان و مکان، زوال مرزهای نهادی دولت، بازار و فرهنگ، دموکراتیزه شدن دانش و آموزش و جهانی‌شدن، ویژگی‌های برجسته تغییر در جامعه جدید است که الگوی دوم تولید دانش در بستر آن ظهور یافته است. (نوتنی^۳ و همکاران، ۲۰۰۰)

از رویکردی جامعه‌شناختی می‌توان الگوی دانش مورد نظر گیبونز را در تقابل با الگویی دانست که از نظر عرفی با نام رابرت مرتون شناخته می‌شود. در الگوی مرتونی، دانشمندان در جامعه علمی بر اساس هنجارها و قواعد معینی عمل می‌کنند که مرتون آنها را ساختار هنجاری یا «اخلاقیات علم»^۴ می‌نامد. عام‌گرایی، ماهیت عمومی دانش، بی‌غرضی و شک سازمان‌یافته، عناصر اصلی اخلاق علمی در الگوی مرتونی است (قناعی‌راد، ۱۳۸۱: ۲۹). در رویکرد مرتونی، سازگاری با اخلاقیات علم و با الزامات نهادی آن برای جستجوی موفقیت‌آمیز علم اهمیت اساسی دارد. (همان، ۳۱)

گیبونز و همکارانش، اعتبار و مشروعیت رویکرد مرتونی به مثابه الگوی پیشین دانش را ناشی از واقعیت‌های موجود در جامعه منطبق با این الگوی دانش می‌دانند و معتقدند با فروپاشی و تضعیف هنجارها و تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در ساختار این جامعه، الگوی دانش نیز تغییر کرده است. الگوی گیبونزی دانش، مؤلفه‌های متعددی دارد که می‌توان آنها را مهم‌ترین مؤلفه‌های تمایز الگوی گیبونزی تولید دانش از الگوی

1. Mode 2 Knowledge Production.
2. Mode 2 Society.
3. Nowotny, scott and Gibbons.
4. Morality of Science.

مرتونی دانست. این مؤلفه‌ها عبارتند از:

- **تولید دانش در زمینه کاربرد آن:** دانش مبتنی بر شیوه ۲، در زمینه کاربرد آن تولید می‌شود (گیبوز، ۲۰۰۰b). در شیوه ۱، تولید دانش در غیاب اهداف عملی صورت می‌گیرد. در مقابل، در شیوه ۲ همیشه تحت شرایط مذاکره و معامله مستمر است (همان: ۱۳۳). این بدان معناست که این نوع دانش تا زمانی که در بر گیرنده منافع کنشگران متعدد نباشد، تولید نمی‌شود. (کراک، ۲۰۰۰: ۱۳۳)

- **دانش فرارشته‌ای^۱:** فرارشته‌ای بودن دلالت‌های متعددی دارد؛ نخستین دلالت این است که این الگو چارچوب متمایز و بازی را برای هدایت تلاش‌هایی که به منظور حل مسائل انجام می‌شوند، توسعه می‌دهد. دلالت دیگر این است که دانش فرارشته‌ای ساختارهای نظری، روش‌های تحقیق و شیوه‌های عملی خاص خودش را توسعه می‌دهد و ممکن است این ساختار در چارچوب طرح رشته‌ای قرار نگیرد. دلالت سوم دانش فرارشته‌ای این است که نتایج مبتنی بر تولید دانش در شیوه ۲ در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که به عنوان مشارکت‌کننده در تولید دانش مشارکت داشته‌اند. دلالت چهارم، پویایی دانش فرارشته‌ای است. جایی که این دانش باید مورد استفاده قرار گیرد یا چگونگی توسعه آن قابل پیش‌بینی نیست. از سوی دیگر، اگر چه زمینه‌ها گذرا هستند و حل‌کنندگان مسائل بسیار متحرکند، اما شبکه‌های ارتباطات ثابت می‌مانند و دانش موجود در آنها در دسترس موقعیتهای گوناگون است. (همان)

- **ناهمگنی و تنوع سازمانی^۲:** امروزه در نتیجه پیشرفت در فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات، تعاملات نامحدود و آنی شده است. اجتماعات پژوهشی امروزه برخوردار از مرزهای باز هستند و این امر منجر به پیوستن انواع بسیار جدیدی از سازمانهای دانش شده است (گیبوز و همکاران، ۱۹۹۴: ۱۸۷). امروزه فقط دانشگاهها و کالجها مکان تولید دانش نیستند.

- **محاسبه‌پذیری اجتماعی و بازتابندگی^۳:** دانش مبتنی بر شیوه ۲، دانشی کاملاً بازتابی - تلاش برای عمل از چشم‌انداز همه کنشگران درگیر در موضوع - است. فرایند پژوهش دیگر به مثابه یک بررسی عینی درباره جهان طبیعی (یا اجتماعی) یا به مثابه

1. Kraak.
2. Trans-Ddisciplinarity.
3. Heterogeneity and Organizational Diversity.
4. Social Accountability and Reflexivity.



بررسی مستقل و خودخواهانه و تقلیل‌گرایانه که توسط دیگران هویت می‌یابد، نیست؛ بلکه بر عکس، پژوهش به شکل فرایندی دوطرفه و مکالمه‌ای مشتاقانه (و شاید بی‌پایان) بین کنشگران پژوهش و موضوعات پژوهش درمی‌آید. محیط‌های حل مسئله بر انتخاب موضوع و طرح تحقیق و نیز کاربرد نهایی تأثیر می‌گذارند. (همان)

- کنترل کیفیت^۱: در علم رشته‌ای، مسائل کاملاً بر حسب معیارهایی ارزیابی می‌شوند که انعکاس منافع فکری و اشتغالات ذهنی رشته و محافظان آن است (همان، ۱۴۰-۱۳۹). اما در دانش مبتنی بر شیوه^۲، همکاران علمی^۲ تنها مراجع قابل اعتماد نیستند؛ به خاطر اینکه هیچ نوع طبقه‌بندی ثابتی از رشته‌های مدون که در آن همکاران علمی با هم در فعالیت باشند، وجود ندارد. دیگر اشکال تقلیل‌گرایانه کنترل کیفیت را نمی‌توان به سادگی برای سؤالات پژوهشی بسیار متکثر و پهن‌دامنه [شیوه^۲] به کار برد. بازیگران بسیار متعددی به بازی پژوهش ملحق می‌شوند؛ نه فقط گلچینی از تولیدکنندگان، بلکه همچنین هماهنگ‌کنندگان، واسطه‌ها، اشاعه‌دهندگان و کاربران در این بازی مشارکت دارند.

بر اساس نظریه گیبونز و همکاران (۱۹۹۴)، امروزه در جامعه دانش، الگوهای جدیدی بر تولید دانش و نهادهای دانش حاکم شده است که ما را ناگزیر از پذیرش الگوی جدید و کنار نهادن الگوی مرتونی می‌کند. این نظریه خاطر نشان می‌سازد که دانشگاهها نیز به مثابه برجسته‌ترین نهاد تولید دانش، به منظور حفظ بقای خود و ایفای مسئولیت در جامعه دانش، باید خود را هم از نظر ساختاری و هم از نظر محتوایی با الگوی جدید تطبیق دهند.

جرارد دلانتی: دانشگاه عرصه تعامل بین دانش، فرهنگ و جامعه

جرارد دلانتی مهم‌ترین تحلیل نظری را در باب نقش دانشگاه در جامعه جدید - که وی آن را همگام با سایر متفکران این حوزه، «جامعه دانش» می‌نامد - ارائه کرده است. هدف دلانتی، دفاع از هویت دانشگاه به مثابه یکی از نهادهای اصلی مدرنیته، در مقابل رویکردهایی است که وضعیت دانشگاه در عصر پسامدرن و جهانی شدن را بحرانی

1. Quality Control.

2. Scientific Peers.

می‌دانند. دلانتي از الگوي آکادميک جديدي سخن مي‌گويد که به اعتقاد وي در عصر چالش الگوي سنتي دانش و ساختار آکادميک مي‌تواند هويت جديدي را براي دانشگاه بر پايه توانايي آن در زمينه توسعه ظرفيت استدلالي جامعه و ارتقاي شهروندي در جامعه دانش بازسازي کند. (دلانتي، ۱۳۸۶)

به عقیده دلانتي، دانشگاه در جامعه جدید با چالشها و بحرانهای متعددی روبه‌روست. گزاره‌های اخلاقی که دانشگاه بر پایه آن قرار داشت - دانشگاه دانش، جستجو برای حقيقت، يکپارچگي فرهنگي - همه در حال رنگ باختن بوده، واقعيات اجتماعي و اقتصادي دانشگاه را به يک ابزار تبديل کرده است. (دلانتي ۲۰۰۱: ۱۵۰)

دلانتي با پذيرش بحران هويت دانشگاه، مهم‌ترين تحولات و چالشهاي ساختار فعلي دانش را که زمينه‌ساز الگوي نوين هستند، در چهار موضوع بررسي مي‌کند: نخست اينکه، در کنار دولت، منابع ديگري در حال توليد دانش هستند. از سوي ديگر، فرايند جهاني شدن نيز بر جريان توليد انحصاري دانش در دولت - ملت تأثير گذاشته است. دوم آنکه، جامعه معاصر به سمت وابستگي بيش از پيش به دانش، به ويژه در بخش توليد اقتصادي، مقررات سياسي و زندگي روزمره پيش مي‌رود. تحول مهم سوم در الگوي دانش، آن است که در نتيجه آموزش توده‌ها، اعتراضات اجتماعي، بروز جنبشهاي جديد اجتماعي و همچنين در اثر ظهور انواع جديدي از فناوري‌هاي اطلاعاتي، دانش بيش از پيش در جامعه گسترش پيدا کرده است. ديگر علم و دانش محدود به نخبگان نيست، بلکه در دسترس عموم قرار دارد. تحول چهارم شامل دموکراتيزه شدن حوزه دانش به دنبال گسترش اعتراض پذيري در اين حوزه است. در شرايطي که باز يگران بيشترى وارد حوزه توليد دانش مي‌شوند، «خود - مشروعيت‌بخشي» نخبگان قديمي اين حوزه، بيش از پيش اعتبار خود را از دست مي‌دهد. (دلانتي، ۱۳۸۶: ۷-۸)

به عقیده دلانتي، اگر چه قواعد هنجاري و اخلاقی سنتي حاکم بر دانشگاه تضعيف شده، اما با ظهور قواعد اخلاقی جديد، هويت دانشگاه تداوم يافته است. يکي از مؤلفه‌هاي الگوي جديد اين است که نهاد دانشگاه بيش از پيش به ساختار ارتباطي جامعه کشيده مي‌شود. «ارتباطات» کارکردي است که دلانتي انتظار دارد دانشگاه در جامعه پسامدرن کنوني بدان بپردازد. جامعه معاصر با ارتباطات همبسته و يکپارچه نگه داشته مي‌شود،



نه با فرهنگ ملی و ملزومات کارکردی نظام شغلی (پول یا قدرت). بنابراین، دلانتي کارکردی را که هابرماس (۱۹۷۱) برای دانشگاه‌ها به منظور ایفای نقش در حوزه عمومی قائل است، تأیید می‌کند. (همان: ۱۳)

با توجه به این نظریه، استدلال دلانتي این است که چالش دانشگاه امروزه این است که نقشی انتقادی و هرمنوتیک در جهت‌گیری الگوهای فرهنگی ایفا کند. با زوال قدرت فرهنگ ملی، حداقل در بخش ارائه یک جهت‌گیری فرهنگی خاص برای جامعه، دانشگاه می‌تواند این نقش را برعهده بگیرد. این موضوع با «شهروندی فرهنگی» ربط دارد. منظور آن است که نقش دانشگاه به آن سوی حوزه دانش توسعه یافته است و مشارکت در فرایند تولید فرهنگی و ایجاد این فرایند را نیز شامل می‌شود. اجتماعات سیاسی امروزه با کشمکش‌های فرهنگی در خود مواجهند؛ چیزی که با دانشگاه ارتباط می‌یابد؛ زیرا دانشگاه نهادی است که در فاصله میان دانش و ساختارهای شناختی قرار دارد. (همان: ۲۵۸-۲۵۶)

کارکرد دوم دانشگاه کمک به «شهروندی فناورانه» است. در شرایط حاضر، فناوری در حال شکل دادن جهان بر پایه دیکته‌های نوشته شده از سوی سرمایه‌داری و بازارهای جهانی است. دانشگاه‌ها نقش مهمی در برقراری ارتباط میان فناوری و شهروندی ایفا می‌کنند. شهروندی فناورانه، بیشتر با جهان جهانی شده ارتباط دارد که جهان تحرکات و جابه‌جایی‌هاست. مسئله‌ای که دانشگاه امروز با آن مواجه است، برقراری ارتباط میان بازتولید فرهنگی و تولید فناورانه است. این دو مقوله در دانشگاه جدای از هم هستند. ما از یک سو شاهد جنگهایی بر سر هویت فرهنگی در دانشگاه هستیم و از سوی دیگر، سرمایه‌داری بازارمحور بر دانشگاه حاکم است که این نهاد را بر پایه تکنوعلم شکل می‌دهد. به اعتقاد دلانتي، دانشگاه قادر به ایجاد ارتباط میان دو حوزه فناوری و فرهنگ است. به طور خلاصه، دانشگاه کنونی فرهنگی پساعلمی را در بر گرفته است. دیگر دانش علمی مخزن ممتاز فرهنگ یا تنها عامل تعیین‌کننده جهت‌گیری فرهنگی محسوب نمی‌شود. این نه به معنای پایان عمر دانشگاه، بلکه به معنای آغاز هویت جدید برای آن است. (همان: ۲۵۹-۲۵۸)

به نظر دلانتي، الگوی جدید حاکم بر دانشگاه این است که این نهاد در قرن بیست و یکم وظیفه دارد با دموکراتیزه کردن دانش، به بازیگر مهمی در حوزه عمومی تبدیل

شود. دانشگاه تنها نهاد مهم جامعه است که می‌تواند بین الگوی دانش، الگوهای فرهنگی و نوآوری‌های نهادی میانجی‌گری کند. (دلانتی، ۲۰۰۱ و ۱۳۸۶)

انزکویچ و لیدسدورف: الگوی مارپیچ سه‌گانه دانشگاه، صنعت و دولت^۱

دیدگاه نظری دیگری که در باب تحول در نقش دانشگاه و ظهور الگوی جدید مرتبط با فعالیت دانشگاه در جامعه دانش ارائه شده، نظریه انزکویچ و لیدسدورف^۲ (۱۹۹۷ و ۲۰۰۰) با عنوان رویکرد «مارپیچ سه‌گانه دانشگاه، صنعت و دولت» است. مطابق این رویکرد، دانشگاه باید نقش مشخصی در توسعه اقتصادی کشورها داشته باشد. (کمالی و همکاران، ۱۳۸۶)

نظریه مارپیچ سه‌گانه، شکل تکامل یافته الگوهایی است که در خصوص ارتباط بین این سه نهاد طراحی شده‌اند. این نظریل، تحولی سه مرحله‌ای را طی کرده است. در الگوی نخست، نهاد دولت، مسلط بر دو نهاد دیگر است و تعیین روابط و مرزهای فعالیت آنها با اقتدار دولتهای ملی اعمال می‌شود. بارزترین و مقتدرترین نوع این الگو را می‌توان در شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی و تحت سیاست سوسیالیسم موجود جستجو کرد. نوع ضعیف‌تری از این الگو در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و برخی از کشورهای اروپایی، از قبیل نروژ قابل مشاهده است. (انزکویچ و لیدسدورف، ۲۰۰۰: ۱۱۱)

در الگوی مارپیچ دوم بر خلاف الگوی نخست، روابط این سه نهاد نه در انحصار و اقتدار دولت ملی، بلکه مبتنی بر روابطی با مرزهای مستقل و محدود شده است. در این الگو، قلمرو نهادهای دولت، دانشگاه و صنعت با مرزهای قوی عقلانیت فرهنگی، اجتماعی و تخصصی از همدیگر جدا شده‌اند، اما دارای کنش متقابل و متعامل با یکدیگرند. در این الگو، دانشگاه به تدریس و تحقیق می‌پردازد، صنعت نتایج تحقیقات را به کالاها و خدمات جدید تبدیل می‌کند و دولت نیز از دانشگاه و صنایع حمایت می‌کند و زیرساختهای لازم را فراهم می‌آورد. (همان)

در الگوی مارپیچ سه‌گانه به عنوان الگوی سوم، زیرساختهای دانش‌محور بر مبنای حوزه‌های نهادی به هم مرتبط ایجاد شده و هر یک از این حوزه‌های نهادی، به ایفای نقش یکدیگر پرداخته و «سازمانهای پیوندی»^۳ با فصول مشترک متعدد پا به

1. Triple Helix of University-Industry-Government.
2. Etzkowitz and Leydesdorff.
3. Hybrid Organizations.



عرصه ظهور می‌گذارند. در الگوی سوم، حوزه‌های دانشگاه، صنعت و دولت، در فرایند نوآوری، همپوشانی دارند و نقش‌هایشان با یکدیگر تداخل و فصل مشترک پیدا می‌کند (همان، ۱۱۲-۱۱۱). در واقع؛ در فرایند نوآوری، کارکرد سه حوزه نهادی (دولت، دانشگاه و صنعت) با یک الگوی ماریچی از پیوندها، در هم تنیده شده و در مراحل مختلف ظاهر می‌شوند و ایفای نقش می‌کنند. (باقری‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۰۳)

جهانی شدن و دانشگاه

جهانی شدن، اثرگذارترین متغیر در رابطه با تحول الگوی دانش و هویت دانشگاه‌هاست. در چارچوب تأثیرات جهانی شدن بر دانشگاه‌ها، گرایش‌ها و رویکردهای دوگانه‌ای دیده می‌شود. برخی نظریه پردازان پست مدرن مانند ریدینگز (۱۹۹۶) بر اساس تحلیلی که از رشد فرهنگ جهانی و کاهش نقش دولت-ملت دارند، معتقدند جهانی شدن، تأثیرات دگرگون کننده بر ساختار و ماهیت دانشگاه گذاشته است. دانشگاه به مثابه نهادی ملی که عمده ترین رسالت و کارکرد آن انتقال فرهنگ ملی است و دولت‌های ملی اصلی ترین تأمین کننده مالی آن هستند، دچار تحول بنیادی شده است. این مسئله به سلطه اخلاق تجاری بر آموزش عالی و کاهش رویکردی انتقادی دانشگاه‌ها منجر شده است. در مقابل، برخی دیگر مدعی اند که جهانی شدن با کمک فناوری اطلاعاتی و ارتباطی، باعث «مرکززدایی» در جهان (اسکات، ۱۹۹۸: ۱۲۰) و پنجره‌ای به سوی ظهور الگوی آکادمیک جهان شهرگرا و رهاشدن از زندان حصارهای ملی برای دانشگاه‌ها شده است.

پیتر اسکات: دانشگاه و تولید دانش در عصر جهانی شدن

از جمله کسانی که از پایداری و استمرار «ایده دانشگاه» در شرایط جهانی شده جامعه جدید دفاع می‌کنند، پیتر اسکات (۱۹۹۵، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸) است. با وجود اینکه اسکات، تحولات گسترده و بنیادین در قواعد تولید دانش و ساختار دانشگاه را می‌پذیرد، اما منتقد داعیه «مرگ دانشگاه» است. (اسکات، ۱۹۹۷)

اسکات در جامعه جدید، چالش‌هایی را در برابر آموزش عالی و دانشگاه متصور شده است که از نظر وی از سه عامل ریشه می‌گیرند. در واقع؛ این سه مؤلفه، مشخصه‌های



آموزش عالی در جامعه دانش هستند: ۱. افزایش ابهام و فقدان وضوح در نظامهای آموزش عالی که در آن تشخیص مأموریت خاص دانشگاه سخت و سخت‌تر می‌شود؛ ۲. افزایش پیچیدگی سازمانی نهادهای آموزش عالی در نتیجه ایفای مأموریت‌های چندگانه و تحت فشار بازار؛ ۳. بیکربندی مجدد دانشگاهها همانند نهادهایی که مسئولیت‌های آموزشی و پژوهشی‌شان را با سازمانهای دیگر به طور فزاینده تسهیم می‌کنند. (همان: ۱۳-۱۲)

نتیجه این عوامل این است که ساختار آکادمیک متحول شده است؛ آموزش عالی دیگر به یک آموزش نخبه‌گرایانه محدود نیست و مرز بین آموزش عالی آکادمیک «اصیل» و آموزش متوسطه حرفه‌ای «غیر اصیل» از بین رفته است. دانشگاهها نقشهای جدیدی در رابطه با «مدیریت آموزشی» یا «انتقال فناوری» بر عهده گرفته‌اند؛ دو نمونه‌ای که با مأموریت آموزشی و پژوهشی سنتی بسیار تفاوت دارند. پیامد این تغییرات این است که دانشگاه جدید - که اسکات آن را دانشگاه توده‌ای می‌نامد- باید به مثابه نوع کاملاً جدیدی از سازمان آکادمیک، مورد توجه قرار گیرد.

اسکات این تغییر را با تمایز بین «دانشگاه هسته‌ای»^۱ - نهادی که به آموزش دانشجویان لیسانس و فوق لیسانس می‌پردازد، محققان آتی را آموزش می‌دهد و در فعالیتهای تحقیقی و پژوهشگری درگیر است - و «دانشگاه گسترده» - یعنی همه فعالیت‌های دیگری که در آن دانشگاهها درگیر سیاستگذاری‌های عمومی‌اند، خدمات مشاوره‌ای که به وسیله محققان دانشگاهها انجام می‌شود، برنامه‌های آموزشی در دانشکده‌ها و بسته‌های آموزشی از راه دور (و بازنمایی «مجازی» دانشگاه) - نشان می‌دهد. (همان)

پیتر اسکات (۱۹۹۵)، تحول اساسی دانشگاهها در عصر جهانی شدن را همچنین با این تعبیر که حرکت از نظامهای آموزش نخبه‌گرا (بسته) به نظامهای باز صورت گرفته است، توصیف می‌کند. او چهار تغییر عمده را در انتقال به نظام آموزش عالی توده‌ای و باز تشخیص می‌دهد. این تغییرات که بیانگر تغییر در اخلاقیات حاکم بر نظامهای آموزش عالی و دانشگاههاست، عبارتند از:

- **تغییر از نظام آموزش عالی دوره‌ای به اعتباری:**^۲ جریان اصلی نهادهای آموزش عالی سنتی (نخبه‌گرا)، دوره‌های (تحصیلی) هستند که کیفیتها را مورد ارزیابی

1. Core University.
2. From Courses to Credits.



قرار می‌دهند. این کیفیت‌ها به فرض‌های متعارف و قدرتمند دربارهٔ نیاز به یادگیری ساختمانند و ترتیبی و همچنین نیاز به اجتماعی شدن دانشجویان در زمینهٔ قوانین و آداب رشته‌های خاص و فرهنگ‌های حرفه‌ای مربوط می‌شوند. اما در نظام آموزش عالی باز، تأکید جهت‌گیری‌ها به سمت اشکال جدید سازماندهی برنامه‌ریزی تحصیلی از قبیل برنامه‌های درجه‌بندی شده کوچک‌مقیاس، برنامه‌های تحولی و فزاینده اعتباری و ارزیابی نتیجه‌محور معطوف است. در نظام اعتباربنیاد، روابط بین موضوعات و سطوح آکادمیک بیش از آنکه شناختی باشند، ماهیت عملی دارند. (همان: ۷۵-۷۴)

- **تغییر از گروه به برنامه:**^۱ تغییر دوم، تغییر از گروه‌های رشته‌محور به چارچوب‌های آزادانه است که قواعد و مرزهای درونی را که بر اساس آن جریان‌های اعتباری جدید می‌توانند عمل کنند، تعیین می‌کنند (همان: ۷۶). به طور فزاینده‌ای جهت‌گیری‌ها به سمت صورت‌بندی ساختارهای آکادمیک آزادانه‌تری از قبیل ایجاد مدارس حول گروه‌بندی‌های موضوعی فرارشته‌ای مانند «مطالعات فرهنگی» یا «علوم محیطی» است. مدارس، با وجود تهدید هویت رشته‌ها، انعطاف‌پذیری و موفقیت بیشتری در گردآوری تلاش‌های جمعی فراگروهی، فرانهادی و فرارشته‌ای بین مولدان و کاربران دانش چندگانه دارند.

- **تغییر از آموزش موضوع‌محور به یادگیری دانش‌جو‌محور:**^۲ با ظهور قوانین آموزش عالی توده‌ای، انتقال به یادگیری دانش‌جو‌محور، پدیدهٔ جدید آموزشی است. این شیوه به آموزش دانشجویانی می‌پردازد که حق انتخاب بیشتری دارند و اساتید در آن، بیشتر نقش تسهیل‌گر دارند تا متخصص.

- **تغییر از دانش به توانش:**^۳ تصور سنتی از دانش که دانشجویان آن را از طریق یادگیری آکادمیک کسب می‌کنند، دانشی جدلی، غامض و موقتی است. به همین دلیل است که مهارت‌های تفکر انتقادی به ظرفیت مهمی در یادگیری آکادمیک مربوط می‌شود تا دانش جاری ناقص و غامض (پروبلماتیک) مورد بررسی قرار گیرد. اما در شیوهٔ جدید، توانایی کاربرد دانش در جامعهٔ جدید، بیشتر از خود دانش اهمیت می‌یابد. (اسکات، ۱۹۹۵: ۷۹)

1. From Departments to Programmes.
2. From Subject-Based Teaching to Student-Based Learning.
3. From Knowledge to Competence.

جهانی شدن و ظهور سرمایه‌داری آکادمیک

رشد ارزشهای سرمایه‌داری در عرصه دانشگاه در نتیجه جهانی شدن، مهم‌ترین مسئله مورد توجه اسلاتر و لسلی (۱۹۹۷) در کتاب «سرمایه‌داری آکادمیک» است. اسلاتر و لسلی نشان می‌دهند که جهانی شدن در معنای واقعی، توسعه ارزشهای نئولیبرال سرمایه‌داری در سطح جهانی است به گونه‌ای که این ارزشها حتی ماهیت و ساختار دانشگاه را نیز تحت تأثیر قرار داده است. دانشگاهها با هدف دستیابی به منافع مالی بیشتر در بازارهای جهانی، ساختار خود را از نو ساماندهی کرده‌اند.

اسلاتر و لسلی (۱۹۹۷: ۲۷) این تحول را به جامعه پسا صنعتی مرتبط می‌کنند که در آن نیاز فزاینده‌ای به دانشگاه و آموزش عالی وجود دارد. جامعه پسا صنعتی، جامعه‌ای است که در آن اخلاق سرمایه‌داری به حوزه دانش نیز تعمیم می‌یابد. انقلاب فناوری و پسا صنعتی وابسته به دانشگاه است. دانشگاهها نیروهای متخصص را برای شرکتها در زمینه اختراعات، نگهداری و خلاقیت فناوری آموزش می‌دهند. دانشگاهها مکان خلق و تولید فناوری و محصولات جدید هستند. در این فعالیت، غالباً بخش تجاری نیز مشارکت و بخشی از هزینه‌های دانشگاهها را تأمین می‌کند.

جهانی شدن، دانشگاه و نظام آموزش عالی را به بازار پیوند می‌دهد. این امر اگر چه پیامدهای مهمی برای دانشگاهها در حوزه تأمین مالی داشته، اما اثرات منفی نیز بر آن گذاشته است. با کم شدن حمایت‌های دولتی، دانشگاهها برای حفظ موجودیت خود توانستند از قابلیت‌های جهانی شدن به نفع خود بهره ببرند؛ اما از سویی، این وضعیت به کاهش استقلال پیشین و تاریخی دانشگاهها انجامیده است. (همان: ۵)

از نظر اسلاتر و لسلی، گرایش به سمت ارزشهای بازاری و ظهور سرمایه‌داری آکادمیک، هویت جدیدی را برای دانشگاه در جامعه دانش خلق کرده است. اگر چه تعریف هویت جدید برای دانشگاه، دلالت بر تداوم هویت دانشگاه و رد داعیه‌های مبتنی بر «مرگ دانشگاه» است؛ اما این هویت جدید در این رویکرد، دانشگاه را بر پایه اخلاق سرمایه‌داری استوار می‌داند که کاملاً در تضاد با الگوی آکادمیک سنتی (یعنی مدافع هویت ملی، توسعه ارزشهای دموکراتیک و یکپارچگی تحقیق و تدریس) است. این وضعیت که در آن، دانشگاه و کارگزاران دانش (اساتید و دانشجویان) در خدمت سرمایه‌داری و بازار قرار گرفته و در شکل‌گیری و توسعه آن نقش دارند، باعث تأثر و



نگرانی اسلاتر و لسلی شده است (همان). آنها ماهیت دانشگاه را از نظر ارزشهایی که امروزه بر آن سیطره یافته‌اند، در زوال می‌بینند. (همان: ۲۲)

پست مدرنیسم و بحران در ایده دانشگاه

لیوتار (۱۹۸۴) برجسته‌ترین متفکر پست‌مدرن است که در «وضعیت پست‌مدرن: گزارشی در مورد دانش»، الگوی مدرن در باب دانش و دانشگاه را به چالش می‌کشد. در مدرنیته اعتقاد بر این بود که دانش می‌تواند به آزادی سیاسی منجر شود و مردم را از جزم‌اندیشی سنت برهاند. این نوع نگاه به دانش، مبنای بسیاری از ایدئولوژی‌ها در عصر مدرن؛ یعنی ملی‌گرایی، سوسیالیسم، لیبرالیسم و اثبات‌گرایی بود. به گفته لیوتار شرایط پست‌مدرن این نگاهها به دانش را مردود ساخته است. در این شرایط، دانشگاه تحولی معرفت‌شناختی را تجربه کرده است که طی آن، دانش دیگر نه بر اساس میزان قدرت، توانایی و دقتش در بیان و بازنمایی واقعیت‌های جهان، بلکه بر اساس «ارزش استفاده»^۱ و فایده‌مندی‌اش ارزیابی می‌شود (فاضلی، ۱۳۸۷: ۱۹). ما در جامعه‌ای اطلاعاتی زندگی می‌کنیم که کالایی کردن و ابزاری کردن دانش، آن را پاره پاره کرده است. در نتیجه، دانش کارکرد آزادی‌بخش خود را از دست داده است. دانشگاه نیز بر خلاف گذشته، از خودمختاری محروم است؛ چرا که هیچ فضایی برای خودمختاری دانشگاه باقی نمانده است. موضع لیوتار، بیانگر از هم‌گسیختگی کامل ساختارهای شناختی و نهادی مدرنیته است. این موضع در واقع، به معنای اعلان پایان عمر دانشگاه است. (دلانتی، ۱۳۸۶: ۲۲۴-۲۲۰)

مشهورترین تفسیر پست‌مدرن در باره دانشگاه توسط بیل ری‌دینگز (۱۹۹۶) در کتاب «دانشگاه در حال زوال» ارائه شده است. ادعای ری‌دینگز این است که مشروعیت دانشگاه نه الزاماً به خاطر تغییر ساختاری و ماهیتی دانشگاه، بلکه به دلایل تاریخی به پایان رسیده است. از همین رو، ری‌دینگز دانشگاه معاصر را دانشگاه «پساتاریخی»^۲ می‌نامد که تاریخ مصرف آن به اتمام رسیده است (ری‌دینگز، ۱۹۹۶: ۶). الگوی آکادمیک مدرن، پاسدار ارزشهای مدرن، همچون: انتقال هویت و فرهنگ ملی و تلاش برای تثبیت آن، آزادی‌های اجتماعی و در نهایت، نهادی در خدمت دولتهای ملی بود. اما با ظهور جهانی‌شدن و

1. Use Value.

2. Post-historical.

تضعیف دولتهای ملی و زوال هویت‌های فرهنگی ملی، ضرورتی تاریخی برای مشروعیت‌گویی آکادمیک کنونی دانشگاه باقی نمانده است. از نظر ری‌دینگز، دانشگاه دیگر در شکل مولد، محافظ یا بنیانگذار ایده فرهنگ ملی نیست (همان: ۳). ری‌دینگز تبدیل شدن دانشجوی به «مشتری»^۱ را مهم‌ترین وجه تمایز دانشگاه تاریخی گذشته با دانشگاه پساتاریخی امروز می‌داند که در آن، وظایف دانشگاه بر حسب منطق عمومی «محاسبه‌پذیری» ارزیابی می‌شود. این دیدگاه، بیانگر همان رویکردی است که دانش جامعه امروز را دانش کالایی شده می‌داند و دانشگاه نیز در کنار سایر بنگاه‌های دانش، مولد چنین کالایی است. بر این مبنا، ری‌دینگز استدلال می‌کند دانشگاه به معنایی که در عصر مدرن وجود داشت، نهادی رو به زوال است.

تدوین «نوع آرمانی»^۲ دانشگاه در جامعه دانش

در مباحث پیشین، چالش‌های بنیادین الگوی آکادمیک سنتی و دلالت‌های ظهور هویت جدیدی که منطبق با ضرورت‌های جامعه دانش است، مورد بحث قرار گرفت. با استناد به این رویکردهای نظری اکنون می‌توان «نوع آرمانی» از الگوی آکادمیک نوین ارائه کرد که دانشگاه‌های جدید به ناگزیر برای تداوم هویت خود باید تلاش کنند تا ساختار، اهداف و عملکرد خود را با این الگو سازگار کنند. در ادامه، «نوع آرمانی» دانشگاه در جامعه دانش بر پایه چارچوب نظری استخراج شده و هر یک از مؤلفه‌های این «نوع ایده‌ال» مورد بررسی قرار می‌گیرد. در نهایت، در جدولی مهم‌ترین شاخص‌های دانشگاه نوین در مقایسه با دانشگاه سنتی ارائه می‌شود. این شاخص‌ها، معرف‌های انضمامی «نوع آرمانی» دانشگاه در جامعه دانش هستند.

دانشگاه جهان‌شهرگرا:^۳ تغییر در شرایط محیطی ناشی از جهانی‌شدن، ضرورت تغییر در هویت و کارکرد دانشگاه‌ها را اجتناب‌ناپذیر کرده است. اگر چه برخی از تحلیل‌ها

1. Customer.

۲. ایده‌آل تایپ (Ideal Type)، نوع آرمانی یا نمونه‌ناب، از مفاهیم مورد استفاده ماکس وبر جامعه‌شناس بزرگ آلمانی در عرصه روش‌شناسی علوم اجتماعی و فرهنگی است که وی برای گریز از رهیافت منفردکننده و جزئی‌بینانه آلمانی و تاریخ‌گرایی ساخته و پرداخته کرد. نوع آرمانی، ساختاری تحلیلی است که گزینش و تجرید شده است و کار یک گز زمین‌پیمایی را برای محقق انجام می‌دهد. محقق از این طریق می‌تواند همانندی‌ها و انحراف‌ها را در موارد عینی تشخیص دهد. این مفهوم برای بررسی مقایسه‌ای روشی بنیادی است. یک نمونه آرمانی هرگز با واقعیت عینی مطابقت ندارد، بلکه بر پایه برخی از عناصر واقعیت ساخته می‌شود و یک کل منطقاً دقیق و منسجمی را می‌سازد که هرگز نمی‌توان آن را در واقعیت پیدا کرد. همچنین ایده‌آل تایپ به آرمان‌های اخلاقی یا میانگین‌های آماری مرتبط نیست. (برگرفته از فروند، ۱۳۶۸؛ کوزر، ۱۳۸۳)

3. Cosmopolitan University.



نگرش بدبینانه‌ای نسبت به موجودیت دانشگاه در عصر جهانی شدن داشته و نفوذ ارزش‌های سرمایه‌دارانه به قلمرو دانش و نظام آموزش عالی را تهدید بالقوه‌ای از سوی جهانی شدن می‌پندارند، اما سویه‌ای مثبت و خوش‌بینانه نیز وجود دارد که بر اساس آن، جهانی شدن پنجره‌ای را به سوی جهان‌شهرگرایی برای دانشگاهها باز کرده است (دلانتی، ۱۳۸۶: ۱۹۰). دانشگاههایی که تا پیش از آن در حصارهای ملی محدود شده بودند، اکنون می‌توانند گستره نگاه و فعالیتهای خود را جهانی کنند. رویکرد جهان‌شهرگرایی به جهانی شدن مخالف با فرایندهای سلطه است. سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی و جنبشهای مرتبط با شهروندی و دموکراسی، نمونه‌ای از طرحهای سلطه‌گریزانه ناشی از جهانی شدن است (همان: ۱۹۱). برخی از مواردی را که بیانگر جهانی شدن دانش و قلمروزدایی از آموزش عالی‌اند و در نتیجه تحول در شرایط محیطی جامعه جدید ایجاد شده‌اند، می‌توان به شرح ذیل تلخیص کرد:

- ظهور رایانامه و اینترنت، ارتباطات علمی را متحول ساخته و از این طریق، امروزه ارتباطات دانشگاهیان در سطح جهانی توسعه یافته است.
 - مسافرت فزاینده دانشگاهیان نسبت به گذشته و برگزاری کنفرانسهای بین‌المللی، فرصتهای ارتباطات را بیشتر کرده است.
 - دانشگاهیان نسبت به تشکیل شبکه‌های تحقیقاتی چندگانه اقدام کرده‌اند که در سرتاسر جهان در حال گسترش است.
 - برنامه‌های مبادله دانشجویان، فرصتهایی را برای مسافرت آسان‌تر دانشجویان فراهم کرده است. در اثر این برنامه‌ها، تعداد دانشجویانی که مدتی از دوران تحصیلشان را در سایر دانشگاهها می‌گذرانند، افزایش یافته است.
 - نه تنها اساتید دانشگاه بلکه دانشجویان نیز در مقایسه با گذشته، بسیار به مسافرت می‌روند. بسیاری از این مسافرتها از سوی بازار ترتیب داده می‌شوند. (دلانتی، ۱۳۸۶: ۱۹۷-۱۹۶)
 - بنابر این، در جامعه دانش، دانشگاهها بیش از آنکه در چارچوب مرزهای نهادی ملی محصور باشند، اشکال فراملی می‌یابند. ظهور دانشگاه جهان‌شهرگرا، توقع ایفای کارکردهای جهانی از دانشگاه را نیز افزایش می‌دهد.
- دانشگاه پیوندی:**^۱ رویه مثبت دیگری که در تحول دانشگاهها در جامعه دانش

ایجاد شده، ظهور دانشگاه پیوندی، مبتنی بر فرضیه «مارپیچ سه‌گانه» است که بر روابط متقابل و سه‌جانبه دولت، دانشگاه و صنعت تأکید می‌کند. بر این مبنا، دانشگاه‌ها با پیوند با صنعت و همچنین در نتیجه نیاز به دولت و پاسخگویی در برابر آن، کارکرد نوینی را ارائه می‌دهند. در این الگو، اولاً تحول در ساختارها و به ویژه تحول در مأموریت نهادها و ثانیاً تحول در روابط آنها مد نظر است. نهادهای سه‌گانه در کنش متقابل رقابتی و مشارکتی با یکدیگر به ایفای نقش علمی - اقتصادی می‌پردازند. در این رابطه، دانشگاه‌ها علاوه بر مأموریت آموزشی و تحقیقاتی، مأموریت سوم خود؛ یعنی مشارکت فزاینده‌تر در نوآوری و توسعه فناوری را عهده‌دار می‌شوند. (اتزکوچ و لیدسدورف، ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰)

دانشگاه مبتنی بر شیوه ۲: دانشگاه مبتنی بر شیوه ۲، الگوی ایده‌آلی است که با استناد به دیدگاه مایکل گیبونز (۱۹۹۴) در رابطه با تولید دانش مبتنی بر شیوه ۲ استنباط شده است. اگر چه الگوی مورد نظر گیبونز، ماهیتاً با الگوی دانشگاه‌محور تولید دانش در تقابل است، اما این الگو به هیچ وجه موجودیت دانشگاه را نفی نمی‌کند. دانشگاه مورد نظر گیبونز، دانشگاه جدید منطبق با جامعه دانش است. گیبونز در این زمینه می‌گوید: دانشگاه‌ها می‌توانند بدون کنار گذاشتن الگوی اول تولید دانش، به شکل کامل‌تری الگوی دوم را بپذیرند. دانشگاه‌ها نباید به صورت منفعل از پژوهش با الگوی شماره ۲ حمایت کنند، بلکه مناسب‌تر آن است که در تسهیل و مدیریت آن، نقش هدایت‌کننده داشته باشند. (گیبونز، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

به نظر گیبونز، دانشگاه‌ها باید به مثابه نهادها تصمیم بگیرند و از حد تولید دانش‌های قابل اعتماد فراتر رفته، به سوی آن چیزی گام بردارند که می‌توان آن را دانش معتبر اجتماعی نامید. هنگامی که دانشگاه‌ها بهترین روش‌های خود را به کار گیرند، می‌توان به تدوین الگوی تولید دانش معتبر از نظر اجتماعی پرداخت و دانش معتبر از نظر جامعه، همان چیزی است که جامعه، به ویژه در جهان توسعه‌یافته، بیش از همیشه از نهادهای علمی خود می‌طلبد. (همان: ۱۵۸-۱۵۷)

دانشگاه‌ها چگونه می‌توانند به «الگوی آکادمیک» نوین که از نظر اجتماعی معتبر است بپردازند؟ پاسخ گیبونز بدون تردید این است که آنها باید از مؤلفه‌های الگوی دوم تولید دانش تبعیت کنند. نخست اینکه، دانشگاه‌ها باید قواعد و هنجارهای معطوف به دانش کاربردی را مد نظر قرار دهند. دانشگاه‌ها امروزه باید به علائق اجتماعی و اهداف عملی،



به مثابه قواعد هنجاری و اخلاقی دانش مبتنی بر شیوه ۲، ضمن پایبندی به الزامات تولید علم محض و پژوهش بنیادی در شیوه ۱ توجه کنند. دوم اینکه، دانش مبتنی بر شیوه ۲، صرفاً در چارچوب دانش رشته‌ای محدود نیست، بلکه مرزهایی فراتر از آن دارد (گیبونز، ۲۰۰۰: b۳۵). برخورداری از چارچوب باز و آزادانه، ساختارهای نظریه‌ای، روشهای تحقیق و شیوه‌های عملی خاص، توزیع دانش از شبکه‌های متعدد و مشارکت مولدان دانش در کاربرد و نیز توزیع آن و پویایی و ظرفیت متغیر حل مسئله، دلالت‌های فرارشته‌ای بودن است (کراک، ۲۰۰۰: ۱۳۳). مؤلفه سوم، ناهمگنی و تنوع سازمانی تولید دانش و انواع دانش تولید شده است. دانشگاهها در جامعه نوع ۲، ناگزیر از پذیرش این ناهمگنی و تنوع مولدان دانش هستند (گیبونز، ۲۰۰۰: b۳۵). «محاسبه‌پذیری اجتماعی و بازتابندگی»، مؤلفه چهارم و مهم‌ترین مشخصه تولید دانش در جامعه دانش است. محاسبه‌پذیری اجتماعی نه تنها در تعریف مسائل و تعیین اولویتهای پژوهش، بلکه همچنین در تفسیر و تعریف نتایج دیده می‌شود. «کنترل کیفیت»، مشخصه نهایی الگوی دانش نوع ۲ است که دانشگاههای نوع ۲ در چارچوب الگوی آکادمیک جدید باید از قواعد و هنجارهای آن آگاهی داشته باشند. تغییر در ارزیابی کیفیت و اعتبار نتایج در شیوه ۲ به این معنی است که دانشگاهها در جامعه نوع ۲ باید تعارف متکثر و چندگانه از کنترل کیفیت را بپذیرند و تلاش کنند شیوه‌های دیگر ارزیابی نتایج و بررسی کیفیت را در فرایندهای علمی و پژوهشی خود وارد کنند. (همان)

دانشگاه فرهنگی و فناوری:^۱ دانشگاه فناوریانه و فرهنگی، الگوی ایده‌آل منتج از صورت‌بندی نظریه جرارد دلانتی است (دلانتی، ۱۳۸۶). به نظر دلانتی، دانشگاه را به علم یا به فرهنگ نمی‌توان تقلیل داد، بلکه دانشگاه نهادی است که میان گفتمانهای موجود در جامعه، به ویژه میان دانش به منزله یک «گفتمان» آکادمیک و ساختارهای فرهنگی جامعه، وساطت یا نوعی تعامل و تعادل برقرار می‌کند (دلانتی، ۲۰۰۱). بر اساس این دیدگاه، نقش اصلی نهاد دانشگاه، مربوط به «ارتباطات بازتابی»^۲ و «شهروندی»^۳ است. در شرایط جامعه امروز که دانش به سمت دموکراتیزه شدن پیش می‌رود، نقش جدید دانشگاه این است که خود را با جامعه مدنی پیوند زند (دلانتی، ۱۳۸۶: ۱۰-۹). متحول کردن الگوهای فرهنگی و تعیین جهت‌گیری فرهنگی جامعه، از مهم‌ترین وظایف دانشگاه است؛

1. Technologic and Cultural University.
2. Reflexive Communication.
3. Citizenship.

کارکردی که می‌توان آن را شهروندی فرهنگی نامید. (همان: ۲۵۸-۲۵۶)

از نظر دلالتی، در کنار شهروندی فرهنگی، دانشگاه همچنین می‌تواند به شهروندی فناورانه کمک کند. در شرایطی که فناوری در حال شکل دادن به جهان بر پایه ارزشها و اخلاق تحمیل شده از سوی سرمایه‌داری و بازارهای جهانی است، مسئله دانشگاه این است که میان بازتولید فرهنگی و تولید فناورانه ارتباط برقرار کند (همان: ۲۵۹-۲۵۸). دانشگاه می‌تواند به تعامل بین زیست‌جهان و نظام اجتماعی در عرصه فناوری، به دور از ساختارهای سلطه کمک کند؛ زیرا دانشگاهها از معدود مکانهایی در جامعه‌اند که گفتمانهای مختلف در آنها با یکدیگر برخورد و تعامل می‌کنند. (دلانتی، ۲۰۰۱: ۱۵۱-۱۵۰)

دانشگاه باز و گسترده: تحول نظامهای آموزش عالی در عصر جهانی شدن، همچنین با گذار از نظام آموزش نخبه‌گرا به نظام آموزش عالی بازتوصیف شده است (اسکات، ۱۹۹۵). به عقیده اسکات، وضعیت حاکم بر نظامهای آموزش عالی، از یک طرف زوال سلطه فرهنگ آکادمیک نخبه‌گرایانه و از طرف دیگر، وابستگی جامعه و نیروی انسانی به دانش را نشان می‌دهد. (همان: ۱۷۸)

ایده آل تایپ «دانشگاه باز و گسترده»، از ویژگی‌های متفاوتی نسبت به دانشگاه سنتی برخوردار است. تغییر از نظامهای آموزش عالی دوره‌ای به نظامهای اعتباری، تغییر از گروه به برنامه، یادگیری دانشجو محور در مقابل آموزش موضوع محور، و در نهایت، تغییر از دانش به توانش، مرز متمایز الگوی سنتی نسبت به الگوی جدید است.

ابعاد	مؤلفه‌ها و شاخصها	شاخصهای دانشگاه در جامعه دانش	شاخصهای دانشگاه سنتی
۱. ساختاری و نهادی	تغییرات ساختاری مربوط به پذیرش دانشجویان	پذیرش دانشجویان در سطح بین‌المللی	پذیرش در سطح ملی
		پذیرش دانشجویان پاره‌وقت	پذیرش دانشجویان تمام‌وقت
		پذیرش دانشجوی غیر حضوری	پذیرش دانشجوی حضوری
	تغییرات ساختاری مربوط به استخدام اساتید	استخدام پاره وقت و غیررسمی	استخدام رسمی و مادام‌العمر
		اصالت برنامه‌ها و مدیریت برنامه‌محور	اصالت گروهها و مدیریت گروه‌محور
	ساختار مدیریت	مدیریت مشارکتی و انعطاف‌پذیر	ساختار مدیریت سلسله‌مراتبی
		مدیریت درون‌دانشگاهی در انتصابها و انتخابها	مدیریت برون‌دانشگاهی و عمدتاً دولتی
		کاهش خودمختاری	خودمختاری و استقلال نهاد دانشگاه
	دانشگاه مجازی	توسعه ظرفیتهای مربوط به فناوریهای اطلاعات و ارتباطات در فعالیتهای (تولید، توزیع و کاربرد) دانش	دانشگاه مکان محور و ارتباطات عمدتاً سنتی



آزادی عمل دانشجویان در فعالیتهای پژوهشی و آموزشی	آزادی عمل دانشجویان در فعالیتهای پژوهشی و آموزشی	دانشجویان	الزام دانشجویان به عمل در چارچوب قواعد تعیین شده
یادگیری مستمر، تکرارپذیر	یادگیری و آموزش		
تأکید بر توانایی کاربرد دانش توسط دانشجویان	تأکید بر انتقال دانش و دریافت مدرک	اساتید	الزام اساتید به عمل در چارچوب قواعد تعیین شده
آزادی عمل در فعالیتهای پژوهشی و آموزشی	ایفای نقش تسهیلگر		
فرارشته‌ای	رشته‌ای یا حداقل بین‌رشته‌ای و چندرشته‌ای	فعالتهای دانش محور	ایفای نقش مدرس
دانشگاه به مثابه یکی از مکانهای تولید دانش و در نتیجه ارتباط و مشارکت دانشگاه با سایر مولدان دانش	دانشگاه تنها مکان تولید دانش علمی و معتبر		
دانش سودمند از نظر اجتماعی و پاسخگو بودن دانش در برابر جامعه	دانش جزیره‌ای و پاسخگو بودن در برابر الزامات نهاد علم		
دانش کاربردی(تولید دانش با توجه به نیازهای جامعه و کاربرد عملی آن)	دانش عمدتاً نظری و بنیادی(تولید دانش بر مبنای هنجارهای شناختی و اجتماعی حاکم بر پژوهشهای بنیادی و علم آکادمیک)		
دانش بازتابی و تلاش برای عمل از چشم‌انداز کنشگران درگیر در موضوع (بازتابندگی در اولویتهای انتخاب موضوعات، تعریف و تفسیر مسئله، تفسیر نتایج)	دانش عینی، غیربازتابی و عمدتاً اثبات‌گرایانه		
انعطاف‌پذیری در تولید دانش و مرزهای باز برای مشارکت در تولید دانش	پیروی از قواعد و هنجارهای علمی و مرزهای محدود و انعطاف‌ناپذیر		
کنترل کیفیت (کنترل متکثر و چندگانه توسط مشارکت‌کنندگان در تولید دانش، واسطه‌ها، اشاعه‌دهندگان و کاربران)	مرور همکاران (کنترل حرفه‌ای هم در چستی مسائل و فنون مفروض و هم در ارزیابی اعتبار محقق)		
آموزش دانشجویان با هدف برآورده کردن نیازهای اجتماعی و ارتباط مستقیم با نیازهای بازار، صنعت، فرهنگ	آموزش دانشجویان عمدتاً با هدف ارضای علائق شناختی		
توزیع دانش از طریق مشارکت‌کنندگان در دانش	توزیع دانش از طریق شبکه‌های نهادی		
تعامل و یکپارچگی بین مولدان و کاربران دانش	تمایز و جدایی بین مولدان و کاربران دانش		
روابط متقابل و سه‌گانه بین صنعت، دانشگاه و دولت(الگوی ماریچ سه‌گانه)	روابط منفصل و حداقلی دوجانبه(الگوی مبتنی بر عدم مداخله)		
تعریف دانش هم به مثابه علم و هم به مثابه فرهنگ	دانش به مثابه علم و گفت‌مان آکادمیک	دانشگاه فرهنگی و فناوریانه	تولید دانش
نهادی در خدمت شهروندی فرهنگی و فناوریانه	نهادی در خدمت شهروندی حقوقی، اجتماعی و سیاسی		
نهادی در خدمت جامعه(ایفای کارکرد ارتباطی و بازتابی در جامعه مدنی)	نهادی در خدمت دولت ملی		
توسعه ظرفیت استدلالی جامعه و ارتقای شهروندی	جستجوی حقیقت و یکپارچگی فرهنگی		
نهادی مدافع ارزشهای دموکراتیک در مقابل توتالیترایسم فرهنگی و سیاسی	نهادی مدافع ارزشهای فرهنگ ملی و مسئول انتقال فرهنگ	دانشگاه گسترده در مقابل دانشگاه هسته‌ای	تولید دانش
گسترده: فعالیتهای آموزشی و پژوهشی به منظور تأثیرگذاری در سیاست‌گذاریهای عمومی، خدمات مشاوره‌ای و حل مسائل	هسته‌ای: آموزش دانشجویان در مقاطع مختلف تحصیلی و آموزش محققان و پژوهشگران آتی		

شاخصهای دانشگاه در جامعه دانش

مؤلفه‌های پیش‌گفته، مؤلفه‌های مربوط به «نوع آرمانی» دانشگاه در جامعه دانش بوده که پایه‌گذار «الگوی آکادمیک نوین» هستند. با تدوین «پایه‌آل تایپ» دانشگاه در جامعه دانش، اکنون می‌توان شاخصهای انضمامی آن را مشخص کرد. این شاخصها می‌توانند مبنایی برای مطالعه و بررسی ساختار و ماهیت آموزش عالی و دانشگاهها در جوامع مختلف به منظور ارزیابی آنها بر اساس معیارهای «آکادمیک نوین» باشند. در جدول ذیل، شاخصهای دانشگاه در جامعه دانش به صورت تطبیقی با شاخصهای دانشگاه سنتی مقایسه شده‌اند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ضرورت تغییر در ماهیت، کارکرد و ساختار دانشگاهها و آموزش عالی، پیامد و نتیجه تغییر و دگرگونی در شرایط و اقتضات جامعه جدید است. در این مقاله تلاش شد تا ضمن اشاره به چالشهای پیش‌روی دانشگاهها، هویت جدیدی که دانشگاهها می‌توانند در این شرایط برای خود خلق کنند، در چارچوب رویکردی نظری مورد بحث و بررسی قرار گیرد. این هویت، خود را در انواع آرمانی منعکس می‌کند که دانشگاهها باید برای ورود به جامعه دانش، به ناگزیر خود را با آنها سازگار کنند. «دانشگاه جهان‌شهرگرا»، «دانشگاه پیوندی»، «دانشگاه مبتنی بر شیوه ۲»، «دانشگاه فرهنگی و فناوریانه» و «دانشگاه باز و گسترده»، گونه‌شناسی نوینی از دانشگاه هستند که گذار از ساختار آکادمیک سنتی به الگوی آکادمیک منطبق با جامعه دانش را بازنمایی می‌کنند. در نهایت، با تدوین گونه‌های آرمانی دانشگاه و به منظور بررسی‌های تجربی، شاخصهایی ارائه شده‌اند که الگوهای آکادمیک نوین را از الگوی سنتی دانشگاه متمایز می‌کنند. این شاخصها به مثابه ابزارهایی‌اند که محققان در زمینه مطالعه کارکردها و عملکردهای آموزش عالی و دانشگاه و همچنین مطالعات تطبیقی آموزش عالی می‌توانند مورد استفاده قرار دهند.

منابع

- باقری‌نژاد، جعفر (۱۳۸۴). «تحلیل نظری و تجربی ارتباط دانشگاه، صنعت و دولت برای توسعه فناوری در ایران؛ راه‌های مدیریت ساختاری و سازمانی». نهمین کنگره سراسری همکاری‌های دولت، دانشگاه و صنعت برای توسعه. (دسترسی برخط در شهریور ۱۳۸۹ در www.civilica.com).
- برمن، مارشال (۱۳۷۹). تجربه مدرنیته. ترجمه مراد فرهادپور. تهران: طرح نو.



- دلانتی، جرارد (۱۳۸۶). دانش در چالش: دانشگاه در جامعه دانایی. ترجمه علی بختیاری‌زاده. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۸۷). فرهنگ و دانشگاه. تهران: ثالث.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸). دانشگاه و آموزش عالی: منظرهای جهانی و مسئله‌های ایرانی. تهران: نی.
- فروند، ژولین (۱۳۶۸). جامعه‌شناسی ماکس وبر. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: رایزن.
- قانع‌راد، محمد امین (۱۳۸۱). «شیوه جدید تولید دانش: ایدئولوژی و واقعیت». *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره چهارم، ش ۳: ۵۹-۲۸.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: ظهور جامعه شبکه‌ای. ترجمه علی پایا. تهران: طرح نو.
- کمالی، علیرضا و همکاران (۱۳۸۶). «بررسی مدل مثلث هلیکس در ارتباط دانشگاه، صنعت و دولت: بررسی موردی در ایران: فرایند KRH»، *اولین کنفرانس ملی صنعت، دانشجو و توسعه پایدار*. (دسترسی برخط در شهریور ۱۳۸۹ در www.civilica.com).
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۳). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- گیبونز، مایکل (۱۳۸۷). «آینده آموزش عالی در دنیای جهانی‌شده». *جهانی شدن و دانشگاه‌ها: سپهر نو و کنشگران نوین*، گیل برتون و میشل لامبرت، ترجمه حمید جاودانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰). پیامدهای مدرنیت. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: مرکز.
- وبر، لوک ای. (۱۳۸۰). «بررسی چالش‌های اساسی فراروی آموزش عالی در هزاره سوم». ترجمه محمد قاسمی و مجید سلیمی دانشگر. *چالش‌های فراروی آموزش عالی در هزاره سوم*، ورنر زوی هرش و لوک ای. وبر، به کوشش رضا یوسفیان املشی. تهران: دانشگاه امام حسین (ع).
- یمنی دوزی سرخابی، محمد (۱۳۸۸). «دانشگاه سازگار شونده»، *رویکردها و چشم‌اندازهای نو در آموزش عالی*، به اهتمام محمد یمنی دوزی سرخابی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- Bakry, S.H. & A. Al-Ghamdi (2008). "A Framework for the Knowledge Society Ecosystem: A Tool for Development". Accessed December 2008, www.springerlink.com.
- Barnet, R. (1999). **Realizing the University: In an Age of Supercomplexity**. Buckingham: Open University Press.
- Bell, Daniel (1976). **The Coming of Post Industrial Society: A Venture in Social Forecasting**. New York: Basic Books
- Delanty, Gerard (2001). "The University in the Knowledge Society, Organization 2001". 8(2): 149153-. (Accessed On May 2010 [Http://Org.Sagepub.Com/Cgi/Content/Refs/8149/2/](http://Org.Sagepub.Com/Cgi/Content/Refs/8149/2/))
- Drucker, Peter F. (1993). **Post-Capitalist Society**. New York: Harper Business.
- Drucker, Peter F. (1994). **The New Realities**, Butterworth- Heinemann Ltd., Oxford.
- Etzkowitz, H. & L. Leydesdorff (2000). "The Dynamics of Innovation: From

National Systems and “Mode 2” To A Triple Helix of University-Industry- Government Relations”, *Research Policy*, 29: 109123-.

- Etzkowitz, H. & L. Leydesdorff (1997). **Universities in the Global Economy: A Triple Helix of University, Industry, Government Relations**. London: Cassell Academic.

- Gibbons, M.; C. Limoges, H. Nowotny, S. Schwartzman, P. Scott & M. Trow (1994). **The New Production of Knowledge: The Dynamics of Science and Research in Contemporary Societies**. London: Sage

- Gibbons, M. (2000a). **“Mode 2 Society and the Emergence of Context-Sensitive Science”**. *Science and Public Policy*, Vol.27, No.3: 159 - 163. (Accessed, September 2009) Beech Tree Publishing.

- Gibbons, M. (2000b). **“Universities and the New Production of Knowledge: Some Policy Implications for Government”**. In *Changing Modes: New Knowledge Production and its Implications for Higher Education in South Africa*. Pretoria: Human Sciences Research Council. (Accessed September 2010) <http://www.hsrcpress.ac.za/>

- Habermas, J. (1971). **“The University in a Democracy: Democratization of the University”**. *Toward A Rational Society*. London: Heinemann.

- Kraak, Andre (2000). **“Changing Modes: A Brief Overview of the Mode 2 Knowledge Debate and its Impact on South Africa Policy Formation”**. IN *Changing Modes: New Knowledge Production and its Implications for Higher Education in South Africa*. Pretoria: Human Sciences Research Council. (Accessed September 2010) <http://www.hsrcpress.ac.za/>

- Lyotard, J.F. (1984). **The Postmodern Condition: A Report on Knowledge**. Manchester: Manchester University Press.

- Mansell, R. & U. When (Eds.) (1998). **Knowledge Societies: Information Technology for Sustainable Development**. Oxford: Oxford University Press.

- Nowotny, H.; P. Scott & M. Gibbons (2000). **Re-Thinking Science: Knowledge and the Public in an Age of Uncertainty**. London: Polity.

- Peterson, Marvin W. (1999). **The Role of Institutional Research: From Improvement to Redesign**, *New Direction for IR*, NO.104: 83103-.

- Raschke, C.A. (2003). **The Digital Revolution and the Coming of the Postmodern University**. London and New York: Routledge Falmer.

- Readings, B. (1996). **The University in Ruins**. Harvard University Press.

- Scott, Peter (1998). **“Massification, Internationalization and Globalization”**. In P. Scott (Ed.). *The Globalization of Higher Education* (108 - 120). London: SFRHE & Open University.

- Scott, Peter (1997). **“The Changing Role of the University in the Production of New**



Knowledge". *Tertiary Education And Management*, Vol.3, No.L: 514-.

- Scott, Peter (1995). **The Meaning of Mass Higher Education**. Buckingham: Open University Press.

- Slaughter, S. & L. Leslie (1997). **Academic Capitalism: Politics, Policies, And The Entrepreneurial University**. Baltimore: Johns Hopkins University Press

- Stehr, N. (1994). **Knowledge Society**. London: Sage

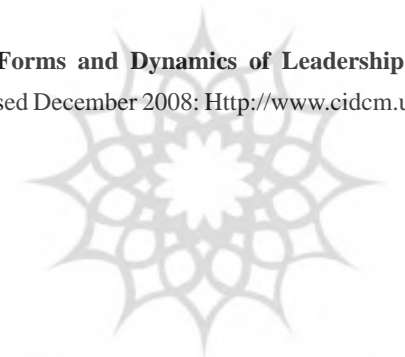
- Stehr, N. (2001). **The Fragility of Modern Societies Knowledge and Risk in the Information Age**. SAGE Publications London: Thousand Oaks, New Delhi.

-Top Universities (2010). **Universities Ranking**. Accessed On January: www.topuniversities.com

-Touraine, Alain (1971). **Post-Industrial Society: Tomorrow's Social History**. New York: Random House.

-Webster, Frank (2001). **The Postmodern University? The loss of Purpose**. in Lax, Stephen (ed.). *British Universities, Access Denied in the Information Age*, Hound mills: Basingstoke: Palgrave.

-Wilson III, E.J. (2004). **"Forms and Dynamics of Leadership for a Knowledge Society: The Quad"**. Accessed December 2008: [Http://www.cidcm.umd.edu/leadership/quad2.pdf](http://www.cidcm.umd.edu/leadership/quad2.pdf).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی